أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادىَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد، در درس نهم سیرت نبوی مطهره ای عهد مکی هستیم.

و در دروس سابقه بالای غزوه ای بدر و رویداد هائیکه به این غزوه منجر شد، و بالای صفات لشکر منتصر، و بالای جنود الرّحمٰن سبحانه و تعالی در این غزوه ای فرقان و یا روز فرقان صحبت نمودیم. و به این رسیدیم که این غزوه حقیقتاً از بزرگترین غزوات در تاریخ مسلمانان بود. آن طوریکه رب العالمین سبحانه و تعالی آنرا مسمٰی نموده است، روز فرقان بود. و وقتیکه الله عز و جل جنگی را یا روزی را به این نام بزرگ یوم الفرقان مسمیٰ نموده باشد، بدون شك که آن بین دو مرحله ای مهم از مراحل دعوت اسلامی و أمت اسلامی فاصله و فرقی را بمیان آورد. اگر کسی وضع قبل از غزوه ای بدر را بیاد بیآورد و وضع بعد از غزوه ای بدر را مطالعه کند، فرق بزرگی را بین حال مسلمانان قبل و بعد از این غزوه ای بزرگ ملاحظه خواهد کرد. و مراجعه کنید به دروس قبلی عهد مدنی از اول هجرت و تا روز بدر.

آثار غزوه ای بدر بالای مسلمانان

غزوه ای بدر دارای آثار بسیار بزرگی بود، نه تنها بالای مدینه ای منوره و مکه ای مکرمه، بلکه بالای جزیره ای عرب بطور کامل آن، بلکه بالای عالم بصفت عام. و تا امروز از غزوه ای بدر آثاری موجود است و آثار اش تا روز قیامت موجود خواهد بود. براستی یوم الفرقان بود. اولین آثار بدر و بزرگترین آثار بدر میلاد حقیقی أمت اسلام بود. میلاد حقیقی دولت اسلامی به قیادت رسول (ص) و لشکر اسلام بود که در این غزوه تولد شد. و بعد از آن دولت عظیم، دولت اسلام را بر شانه های

خود حمل کرد. و در غزوه ای بدر به صفات أمت منتصر معرفت پیدا نمودیم، صفات لشکر منتصر. و صحابه رضی الله عنهم این صفات را دانستند. و آن را خوب آموختند. و بعداً آنرا در تمام معارکی که مسلمانان در آن منتصر شدند تطبیق می نمودند. و اگر مسلمانان در نقطه ای و یا در بعضی نقاطی از این صفات تخلف می کردند، شکست ها می آمد و مصیبت ها می آمد. از اینرو غزوه ای بدر معیار و مقیاس تعبیر می شود که مسلمانان باید احوال خود را بر آن قیاس کنند. اگر این صفات را تطبیق می کردند، فللهِ الحمد و منّة و فضل، و اگر غیر آن بودند، پس باید مسیر خود را تغییر بدهند، تا بطریقی سیر نمایند که اهل بدر در آن سیر می کردند، رضی الله عنهم اجمعین.

أمت اسلام بعد از غزوه ای بدر متولد شد. در جزیره ای عربی بطور کامل آن دارای هیبت شد. و مردم در تمام جزیره در باره ای اسلام در حیرت شدند، و در باره ای مسلمانان در حیرت شدند. قبل از آن فکر می کردند که موضوع تنها اختلاف داخلی در داخل مکه است. مردی از داخل مکه با چیزی خارج شد، قوم اش بالایش اعتراض کرد. اتباع (یعنی پیروانان) پیدا کرد، اتباع اش دشمنان پیدا کردند، و در داخل مکه ای مکرمه جنگ داخلی و خانه جنگی است. بعداً توجه عرب را هجرت به مدینه ای منوره جلب کرد. لاکن جلب توجه ای حقیقی بعد از بدر بود. انصار بزرگ بالای جزیره بطور کامل آن تأثیر انداختند. مردم شروع کردند به پرسش در باره مسلمانان. مسلمانان که هستند؟ اسلام چه است؟ و بدون شك آن قلب های زیادی را برای اسلام باز کرد. پس این یك اثر و از بزرگترین آثار آن بود.

و رسول الله (ص) شروع نمودند در تنظیم نمودن دولت شان بحیث یك دولت مستقر که دارای پیکر مستقل است و دارای احترام و آبروی بزرگ در داخل جزیره ای عربی است. أثر دیگری که میخواهم در باره ای آن صحبت کنم أثر غزوه ای بدر بالای مسلمانان در داخل مدینه ای منوره است که در غزوه ای بدر شرکت نکرده بودند. در حقیقت وقتیکه خبر نصر اسلام در غزوه ای بدر به مدینه ای

منوره رسید، احساسات مخلوط در قلوب مسلمانان مؤمن بوجود آمد. احساسات فرحت و سرور برای این نصر بزرگ، مخلوط بود با احساسات ندامت در شرکت نکردن در این نصر بزرگ. طبعاً نصر بسیار زیاد بزرگی بود. مسلمانان بدور بشیر (یعنی خوش خبری دهنده) جمع شدند. بشیر زید بن حارثه (رض) بود. در اطراف اش جمع شدند. و از احوال رسول الله (ص) مطمئن شدند. طبعاً رسول الله (ص) از بدر فوراً بر گشت نکردند. در سر زمین بدر برای سه روز توقف نمودند طوریکه عادت لشکر منتصر بود. و بعد از آن به مدینه ای منوره عودت نمودند. لاکن خبر سبقت نموده بود. و نمایندگان تَهنیت رسول الله (ص) را استقبال نمودند.

و لاکن همزمان تعداد زیادی از انصار نزد رسول (ص) آمدند تا از رسول الله (ص) معذرت بخواهند که با وجود رغبت داشتن نا قابل شك شان بر جهاد در جنگ بدر شرکت نکردند. لاکن شرکت نکردند بخاطریکه نمی دانستند که جنگ خواهد بود. بطور مثال، أُسَید بن حُضَیر (رض) نزد شان آمد و گفت یا رسول الله، الحمد لله الذي أظفرك وأقرَّ عينك، والله يا رسول الله ما كان تخلفي عن بدر وأنا أظن أنك تلقى عدوًّا، ولكن ظننت أنها عيرٌ، ولو ظننت أنه عدو ما تخلّفت". فقال له : "صَدَقْتَ"[١]"

یا رسول الله، الحمد لله که شما را ظفر داد و سرور داد، والله یا رسول الله باز ماندن ام از بدر به این نبود که فکر می کردم با دشمن مقابل می شوید، و لاکن فکر می کردم آن قافله بود، اگر می دانستم که دشمن است باز نمی نشستم. رسول الله (ص) برایش گفتند "راست گفتی".

این مشاعر و احساسات ندامت که در قلوب انصار و مهاجرینی پیدا شد که در غزوه ای بدر شرکت نکرده بودند، بعد از آن به نتایجی خواهد کشانید طوریکه خواهیم دید، که در آن آثار واضح مثبت در مقدمات غزوه أُحُد خواهد بود. پس در آن آثار مثبت بزرگی بالای لشکر مسلمان بود، و أثر مثبت بالای کسانی بودکه در غزوه ای بدر شرکت نکرده بودند، و دولت اسلامی بالای شانه های

آنها قیام نمود. همزمان، در آن أثر منفی بسیار بزرگی بالای مشرکین بود، بالای مشرکین مکه، بالای اهل قریش، کسانیکه خارج شدند و به این فاجعه ای بزرگ روبرو شدند. ضربه ای بزرگ و میزان تعیین کننده، و تکان بزرگی در تکبر و کرامت و عزت قریش وارد شد. قریش با منعة ترین (یعنی دارای بیشترین باز خواستگران) قبیله در عرب هستند، با عزت ترین قبیله در عرب هستند، بزرگترین قبیله در عرب هستند، تاریخ دارند، تمام قبایل عرب برایشان احترام دارند.

لاکن حالا بعد از بدر خلاص، مکانت شان تکان خورد و وضع شان بسیار تغییر کرد. هفتاد نفر از کسانی که در بدر شرکت نموده بودند به قتل رسیدند. و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند. رقم بزرگی است. هفتاد نفر به قتل رسیدند. و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند. تصور کنید و آنرا با سریه ای نخله مقایسه کنید. سریه ای نخله که قریش در آن تکان خورد و سر و صدایشان همه جا را گرفت، و جنگ اطلاعاتی و رسانوی شان در جزیره ای عربی بلند شد، در آن یك مقتول بود و دو اسیر. اندازه ای فاجعه را مقایسه کنید که بعد از این غزوه ای بزرگ غزوه ای بدر بالای اهل قریش واقع شد. و آن هفتاد نفر هرکس نبود. این هفتاد نفر عمالقه ای کفر (یعنی بزرگمردان کفر) بودند. رهبران کفر و امامان گمراهی در زمین بودند. در بین شان فرعون این أمت بود ابو جهل. در بین شان الولید بن مُغیره بود، و عُتبه بن ربیعه و شَيبَه بن ربیعه و النضر بن الحارث، و عُقبة بن أبي مُعَيْط، وأمية بن خلف بود. اسمای بسیار زیاد بزرگ، و غیر از آنها اسمای دیگری هم در بین هفتاد نفر بود که بسیار مشهور بودند. همه در یك روز واحد به قتل رسیدند. تصور کنید. در یك روز واحد همه این رهبران در یك لحظه فناء شدند.[٢].

تصور کنید این خبر را ، خبر بدر را وقتیکه به مکه ای مکرمه رسیده باشد. بیآئید الْحَيْسُمان بن عبد الله الخُزاعي را ببینیم، کسیکه پیام را به مکه رسانید. گفتند: چه به دنبال داری؟ اهل مکه که احوال بدر را نمی دانستند، دیدند که یکنفر از طرف بدر آمد، و اسم اش الْحَيْسُمان بن عبد الله الخزاعي بود.

گفتند: چه به دنبال داری؟ گفت: قُتل عتبة بن ربيعة، وشيبة بن ربيعة، وأبو الحكم بن هشام، وأمية بن خلف، في رجال من الزعماء سماهم".

يعنی عتبة بن ربيعة، وشيبة بن ربيعة، وأبو الحكم بن هشام، وأمية بن خلف، كشته شدند، و هنوز هم ديگر نام های زعما و مردان قريش را ذكر كرده می رفت كه در بدر به قتل رسيده بودند. پس وقتيكه آنرا گفت، صفوان بن أُمَيه گفت، – طبعاً صفوان بن آميه بن خلف در آنوقت از رهبران كفر بود– گفت والله اين تعقل نمی كند. يعنی بی عقل است. يعنی ديوانه است. والله اين تعقل نمی كند، پس از او در باره ای من بپرسيد. اگر در باره ای من از او بپرسيد می گويد او هم به قتل رسيده است. پس گفتند: صفوان بن أميه چه كرد؟ طبعاً صفوان بن أميه در غزوه ای بدر شركت نكرده بود. پس گفتند: صفوان بن أميه چه كرد؟ گفت آنجا بالای حِجر (يعنی سنگ) نشسته است.

والله ديدم كه پدر اش و برادر اش به قتل رسيد. طبعاً اين خبر بالای اهل قريش مثل صاعقه (يعنی رعد و برق) واقع شد. با وجود همه آن را باور نكردند. پس منتظر خبر رسان ديگری شدند، معقول نيست كه همه ای اينها در يكروز به قتل برسند. كمی بعد تر كه آمد؟ ابو سفيان بن الحارث بن عبدالمطلب آمد. پسر كاكای رسول الله (ص). الحارث بن عبدالمطلب كاكای رسول الله (ص) بود. اولين كسی كه او را ديد ابولهب بود. ابولهب گفت حكايت چه است؟ ابولهب طوريكه می دانيد در غزوه ای بدر نرفته بود. پس ابو لهب به ابی سفيان گفت: (هَلُم إليَّ؛ فعندك لَعَمري الخبر) بگو بمن، تو خبر زندگی ام را می دانی. پس نشست و گفت، و مردم همه به دور شان ايستاده اند. موقف را تخيل می كنيد؟ ابو لهب از برادر زاده ای خود ابی سفيان بن الحارث می پرسد، و مردم همه بدور ابی لهب و ابی سفيان بن الحارث ايستاده اند تا اخبار بدر را بدانند.

كلامی را كه از الحَيْسُمان باور نمی كنند. پس ابو سفيان گفت: "ما هو إلا أن لقينا القوم فمنحناهم أكتافنا، يقتلوننا كيف شاءوا، ويأسروننا كيف شاءوا". ثم يقول كلمة عجيبة: "وايم الله مع ذلك ما لُمْتُ

الناس، لقِيَنَا رجالاً بيضًا على خيل بَلْق (أي بيضاء) بين السماء والأرض، والله ما تُليق شيئًا (أي: ما تترك أمامها شيئًا)، ولا يقوم لها شيء"[٣]. "نبود جز اینکه، و توجه کنید به کلمات، کلماتی در منتهای جدیت" گفت "نبود جز اینکه، با قومی روبرو شدیم که شانه های خود را برایشان إهدا کردیم، (سبحان الله، یعنی خود را برایشان تسلیم کردیم، هر چه که میخواستند بر ما کردند) "نبود جز اینکه، با قومی روبرو شدیم که شانه های خود را برایشان إهدا کردیم، می کشتند ما را طوریکه می خواستند، و اسیر می گرفتند ما را طوریکه میخواستند" (سبحان الله، بعداً کلمه ای بسیار عجیبی را می گوید) می گوید:

وایم الله مع ذلك ما لُمْتُ الناس، وایم الله؟ (تلفظ=وَيمُ الله) یعنی چه؟ یعنی بآنم من مشرکین را ملامت نمی کنم که شانه های خود را برای مسلمانان هدیه دادند، آنها را بسیار زیاد معذور میدانم. (چطور آنها را معذور می دانی در حالیکه آنها هزار نفر بودند و مسلمانان سه صد نفر؟)

گفت: مردانی با ما روبرو شدند که سفید بودند بالای اسپ های سفید بین آسمان و زمین، والله هیچ چیزی را در مقابل خود نماندند، هیچ چیزی را باقی نگذاشتند. و چیزی در مقابل شان ایستادگی کرده نمی توانست. یا الله! ملائکه. و او این کلمات را به صراحت در مقابل مشرکین می گوید. و مشرکان می شنوند، و باور نمی کنند. سبحان الله، ایمان نمی آورند. با تمام این امر، مگر آنها ایمان نمی آورند. یکی از مسلمانان که اسلام خود را پنهان نموده بود، ابو رافع (رض) غلام عباس (رض) بود. (عباس طبعاً در بدر اسیر گرفته شده بود، موجود نبود.) پس وقتیکه این دو کلمات را شنید گفت: "تلك والله الملائكة، تلك والله الملائكة" یعنی ‘‘آنها والله ملائکه بودند، آنها والله ملائکه بودند"

یقول أبو رافع: "فرفع أبو لهب یده فضرب وجهي ضربة شديدة، فثاورْتُه [٤] فاحتملني فضرب بي الأرض ثم برك عليَّ يضربني، وكنت رجلاً ضعيفًا، فقامت أم الفضل –وهي زوج العباس رضي الله عنها وكانت تكتم إسلامها– إلى عمود من عمد الحجرة، فأخذته فضربته به ضربةً فلقت في رأسه شجَّةً

منكرة، وقالت: تستضعفه أنْ غاب عنه سيده؛ فقام مولِّيًا ذليلاً، فوالله ما عاش إلا سبع ليال، حتى رماه الله بالعَدَسة [٥].

پس ابو لهب دست خود را بلند کرد و با ضربه ای محکمی بر رویش زد. و بعداً او را به زمین زد و زانوی خود را بالایش گذاشت. پس أُم الفضل رضی الله عنها خانم عباس (رض) آمد (أم الفضل هم در آنوقت مسلمان بود و اسلام خود را پنهان نگهداشته بود) و از حجره با کُنده چوبی آمد و به سر ابو لهب زد، و سر اش ترکید، و برایش گفت" او را ضعیف دیده ای در حالیکه سید اش موجود نیست؟ پس ذلیل بلند شد. سبحان الله! بعد از این ضربه، بیشتر از هفت روز دیگر زندگی نکرد. سبحان الله، الله سبحانه و تعالی او را به مرضی بنام عَدَسه گرفتار کرد. زخمی که انسان به آن مبتلاء می شود و او را در چند روز می کُشد.

و عرب سبحان الله از این زخم می نالیدند. وقتیکه او را این مرض گرفت هیچ عربی نزدیك اش نمی رفت. به درجه ایکه اولاد خود اش می ترسیدند به او نزدیك شوند. پس برای سه روز در زمین ماند و کسی به او نزدیك نمی شد. طبعاً اولاد اش از لکه و ننگ می ترسیدند که عرب برایشان طعنه ندهند. لاکن همزمان می ترسیدند که به او نزدیك شوند. پس چه کردند؟ در یکطرف جدا از دیگران حفره ای کندند. و از دور با عمود (یعنی کنده ای چوب) او را گرفتند و به حفره انداختنند، و از دور بالایش سنگ ها را انداختند تا که او را گور کردند. سبحان الله، به نهایات ببینید! این نهایت ابی لهب است، تنها هفت روز بعد از غزوه ای بدر بود. تمام این عدد بزرگی از رهبران خود را مشرکان در بدر از دست دادند، و قائد بزرگ دیگر خود را هم که ابو لهب بود از دست دادند.

و ببینید به نهایتی که ابو لهب در آن مرد. آن در نهایت شرم و عار و ذلت و پستی بود. با و جود اینکه او بزرگ قبیله ای بنی هاشم بود. بعد از اینکه ابو طالب وفات کرد او بزرگ قبیله ای بنی هاشم شد. و جنازه اش باید جنازه ای بزرگ، یعنی در مکه ای مکرمه جنازه ای رسمی می بود ، و نزد

عقارب اش نمایندگان برای عزاء داری می آمد. با آنهم وضع اش در منتهای شرم بود، بخاطر مرضی که به آن مبتلاء شده بود.

پس می بینیم که بعد از این حادثه ای بزرگ، حادثه ای بدر، بحران های بسیار زیادی در مکه ای مکرمه بمیان آمد. اولاً بحران سیاسی. از دست دادن مکانت، قریش مکانت خود را در بین عرب از دست دادند. بصورت بسیار بزرگ به لرزه آمدند. و بحران اجتماعی هم بوجود آمد. هر کس از قریش حالا مقتولی در خانه ای خود دارد. تماماً مانند خوابی که عاتکه بنت عبدالمطلب آنرا دیده بود، و خواب جُهَیم بن سَلط که آنرا دیده بود که تمام خانه های مکه بآن مصاب شد.

مشکل دیگر مشکل اقتصادی بود. میدانید که مکه بطور کلی به تجارت اعتماد می کرد. رحلة صیف و رحلة شِتاء. پس یکی از این دو رحلت یا سفر ها به شام می بود و از طریق مدینه ای منوره می گذشت. این رحلت با موجودیت دولتی در داخل مدینه ای منوره، که دارای قدرتی بود که اختیار مداخل و مخارج رفت و آمد بسوی شام را بدست داشت. این چنین قدرت بدون شك که تجارت به شام را مانع خواهد شد. اگر تجارت با شام منع شود تجارت بطور کلی در مکه ای مکرمه سقوط می کند. نه تنها تجارت به شام متأثر خواهد شد بلکه تجارت یمن هم، بخاطریکه آنها از شام چیزی می آوردند که به یمن می فروختند، و از یمن چیزی می آوردند که در شام می فروختند. پس یکی از جناح ها خلاص قطع شد.

پس این یك فاجعه ای اقتصادی برای اهل مکه ای مکرمه بود. و توجه کنید که فاجعه ای سریه ای نخله که تنها یك و نیم ماه قبل بود هنوز هم تاثیر اش بالای قریش موجود است. قافله ای با ثروتی از قوافل قریش بود که مسلمانان بر آن مستولی شده بودند. و بعد از آن برای مشرکین بسیار مشکل شد که با شام تجارت کنند. پس این موقف مکه ای مکرمه بود، و شکی نیست که اهل کفر در بین قریش بر این مصیبت فاضحی که در بدر به آن مصاب شدند سکوت نخواهند کرد.

پس این اثر سوم از آثار غزوه ای بدر کبری بود.

گفتیم که غزوه ای بدر بالای مسلمانانی که در غزوه ای بدر شرکت نموده بودند اثر داشت، و به صفت عام بحیث یك قیام قوی در منطقه بالای دولت اسلامی هم اثری داشت. و بالای مسلمانانی که در انتصار بزرگ شرکت نکرده بودند و دارای احساسات خوشی و فرحت بودند و همچنان دارای احساسات ندامت بودند، هم اثر داشت. و اثر منفی بزرگی بالای قریش در این شکست فراگیرنده ای بدر داشت.

أثر چهارم

غزوه ای بدر بالای مسلمانان اثر منفی هم داشت. و ما تعجب می کنیم که بعد از این انتصار بزرگ در بدر چطور بالای مؤمنین اثر منفی داشت. در حقیقت این اثر در نتیجه ای غنایمی بود که مسلمانان از غزوه ای بدر آنرا بدست آورده بودند. در باره ای این موضوع انشاءالله بعداً به تفصیل در مجموعه ای دیگری از دروس صحبت خواهیم کرد و آنرا به صفت عام برای خطاء های مؤمنین تخصیص خواهیم داد. که یکی از آنها این خطائیست که در غزوه ای بدر رخ داد. و این خطاء آشکار است چون عُباده بن صامت (رض) وصف آنرا می کند و می گوید: " وقتیکه موضوع انفال در بین آمد در آن اخلاق ما بد شد."

در باره ای لشکر منتصر صحبت می کند که در آن صفات عظیم وجود داشت طوریکه در درس های گذشته آنرا ذکر نمودیم، جز اینکه در این قضیه اخلاق در آن خراب شد طوریکه عُباده بن صامت گفت (رض). چه است این قصه ای غنائم؟ به بساطت شدید، مسلمانان بعد از گشت و گذار اول در میدان بدر، و شروع ظاهر شدن اینکه مسلمانان بفضل الله در بدر انتصار با شکوه را متحقق شدند، مشرکان شروع کردند به فرار کردن. و شروع کردند به عقب رها کردن غنیام. پس

مسلمانان خود را به سه گروه تقسیم نمودند. یك قسمت شان رسول الله (ص) را احاطه کردند. از خوف هر نوعِ حرکت اِغتیال (یعنی حمله ای سیاسی) بر رسول الله (ص) رسول الله (ص) را حمایت می کردند. قسمت دوم دنبال فراریان از میدان معرکه می دویدند. قریش از میدان معرکه فرار کردند، پس قسمت دوم به تعقیب شان رفتند. اکثریت این قسمت از جوانان بودند.

و قسمت سوم، غنائمی را که در میدان معرکه بود جمع می کردند. بعد از انتهای معرکه مردم بالای توزیع این غنائم اختلاف کردند. توجه کنید که در باره ای توزیع غنائم حکم رب ما سبحانه و تعالی نازل نشده بود. موضوعی که چهار بر پنج غنائم برای لشکر توزیع شود هنوز شرع نشده بود. پس کسانیکه غنائم را جمع کرده بودند گفتند: ما آنرا بدست آورده ایم. و در آن به هیچکس دیگری نصیبی نیست. پس میخواستند تمام غنائم را برای خود بگیرند.

و کسانیکه به طلب دشمن به دنبال شان رفته بودند گفتند: در آن حقدار تر از ما نیستید. ما دشمنان را فرار دادیم و آنها را شکست دادیم. و کسانی که رسول الله (ص) را احاطه نموده بودند گفتند: ترسیدیم که در اثر بی اعتنائی ما از سوی دشمن مصاب نشویم، پس در آن مشغول شدیم. پس در غنیمت برای ما هم نصیبی باشد. و بین مسلمانان نوعی از اختلاف و دعوی بمیان آمد. سبحان الله! میخواهم بگویم که معنایش این نیست که لشکر منصور و با صفات نصر کامل بدون خطاء باشد. در آخر آنها هم بشر هستند. کُلُ بني آدم خطاء، و خيرُ الخطائينَ التّوابونَ. تمام بنی آدم خطا کار هستند، و بهترین خطا کاران توبه کنندگان هستند.

اختلاف بمیان آمد، و هر جانب میخواست از غنائم بگیرد. این غنیمت چه است؟ دنیا است. مسلمانان در تمام معرکه آخرت را طلب می کردند. پس نصر برایشان اتمام داده شد. وقتیکه دنیا برایشان ظاهر شد، و در عُمر شان قبل از آن در امتحان دنیا امتحان نشده بودند.

در سیزده سال دوره ای مکه در جبر و عذاب و زور و فقر و حالات أذیت مداوم بودند ، و بعداً دو سال اول در مدینه ای منوره سال های سختی ها و مشکلات بسیار زیاد بالای مسلمانان بود. برای بار اول حالا غنائم را دیدند. و توجه کنید که وقتیکه مسلمانان از مدینه ای منوره خارج می شدند و بسوی بدر روان می شدند، در یک حالتی از فقر شدید بودند. به درجه ایکه رسول الله (ص) دست خود را بلند می کردند و می گفتند: اللّهُمَّ إنَهُم جِياعٌ فاطعِمهُم، اللهم انهم حُفاتٌ فاحملهم، اللهم انهم عُراتٌ فاكسُهُم.. الهی آنها پای برهنه هستند پس آنها را حمل کن، الهی آنها بی لباس هستند، پس آنها را لباس بده، الهی آنها گرسنه هستند پس آنها را سیر کن.

حالا غنائم بزرگ در میدان جنگ، در بدر موجود است. پس مردم محتاج بودند. طبعاً این همه مُبَرِر خطاء ایشان نیست. لاکن این دور نمای خطاء ایشان بود. اختلاف بمیان آمد و جدایی بمیان آمد. و قول الله عز و جل نازل شد تا برای مسلمانان کیفیت تقسیم غنائم را شرح بدهد. لاکن قبل از اینکه کیفیت تقسیم غنائم را شرح بدهد، درسی را در انتهای اهمیت برایشان آموخت. سوره ای انفال را نازل فرمود سبحانه و تعالی، و در اول سوره فرمود: يسألونك عن الأنفال، رب العالمين سبحانه و تعالی بر مسلمانان، کسانیکه این انتصار با شکوه را در غزوه ای بدر تحقق بخشیدند استنکار می نماید (یعنی نا پسند می شمارد) که به امر دنیا به اندازه ای اهتمام بدهند که بین شان اختلاف بوجود بیآورد. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. می پرسند ترا از غنیمت ها بگو غنیمت ها خدا و رسول راست پس بترسید از خدا و به اصلاح آرید صحبتی را که میان شما است و فرمانبرداری کنید خدا و رسول او را اگر مسلمان هستید. (الأنفال :١) و بعداً در ابتداء برایشان می آموزاند که ایمان چه است. و تماماً از جهاد في سبيل الله و بذل في سبيل الله و قتال في سبيل الله و زمین بدر و آنچه که در آن اتفاق افتاد سبحان الله، در آن واقعات بسیار زیاد بزرگی از واقعات ایمان بود، از همه ای این می گذرد و می فرماید إِنَّمَا

الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. (۴) جز این نیست که مؤمنان آنانند که چون یاد کرده شود خدا بترسد دلهای ایشان و چون خوانده شود بر ایشان آیات خدا زیاده سازند آن آیات ایمان ایشان را و بر پروردگار خویش توکل می کنند. این جماعت ایشانند مؤمنان به تحقیق ایشان را است مرتبه ها نزدیک پروردگار ایشان و آمرزش و روزی نیک (الأنفال : ۲-۴)

و بعداً قصه ای بدر را برایشان شرح می فرماید، فکر می کنید که بدر را می خواستید؟ بدر را نمی خواستید. كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. تا به آخر آیات. چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانه تو به تدبیر درست و هر آئینه گروهی از مسلمانان نا خوشنود بودند. خصومت میکردند با تو در سخن راست بعد از آنکه ظاهر شد گویا رانده می شوند بسوی مرگ و ایشان در آن می نگرند (الأنفال: ۵-۶) تا به آخر آیات.

در آیات نوعی از شدت بر مسلمانان وجود داشت. در آن نوعی از ملامتی برای مسلمانان بود. چطور در موضوع دنیا فکر می کنید در حالیکه چنین انتصار بزرگی برایتان تحقق داده شد بخاطریکه در اساس شما در باره ای آخرت فکر می کردید؟ این آیات بالای مؤمنین برداً و سلاماً نازل شد. همینکه آیات را شنیدند بر رشد و عقل خود بر گشتند. به الله عز و جل باز گشتند. قلوب سر از نو جمع شد. امر الله عز و جل را قبول کردند. و بین جنگ بدر و بین جنگ أُحُد این فرق بسیار زیاد بزرگ است. مسلمانان در بدر از بشر بودن شان خارج نشدند. خطاء می کنند طوریکه عموم بشر خطاء می کنند. لاکن وقتیکه الله عز و جل برایشان تذکر داد، تفکر کردند. اما در غزوه ای أُحُد طوریکه بیان خواهد شد انشاء الله، وقتیکه مسلمانان خطاء نمودند، همین خطائی که اینجا بمیان آمده

بود، خطاء غنائم، خطاء دنيا، و تذكر داده شدند، تذكر نكردند و آن يك مصيبت بود. اين كلام را به تفصيل در غزوه ای أُحُد خواهيم دانست. لاكن اينجا به فضل الله، وقتيكه به مسلمانان تذكر داده شد، همه اي شان، همه اي شان امر الله عز و جل را قبول نمودند. و غنايم را يك برابر تقسيم نمودند (ص) طوريكه عُباده بن صامت (رض) می گويد. يعنی چهار بر پنج حصه ای غنايم را مساويانه به لشكر توزيع نمودند.

و يك بر پنجم آنرا برای دولت گذاشتند (ص)، و در آن حق تصرف را داشتند. و همين تشريع غنائم است تا به امروز و تا به روز قيامت خواهد بود. طبعاً اين موضوع تفصيلات دارد. و صحبت در آن زياد است ممكن طول بكشد. لاكن توجه كنيد كه حالا مرضی ظاهر گرديد كه بعداً در قلوب مسلمين بزرگ خواهد شد. و بعد از يكسال از غزوه ای بدر در غزوه ای أُحُد دارای آثاری خواهد بود. اين بود اثری از آثار خطرناك غزوه ای بدر

[۱] ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة، بيروت، ۱۹۷۱م، ۲/ ۴۷۲

ابن هشام: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا وآخرين، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بدون تاريخ، القسم [۲]
.الأول (الجزء الأول والثاني) ص۷۰۸- ۷۱۰

.ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الأول (الجزء الأول والثاني) ص۶۴۶/۶۴۷ [۳]

.ثاورته: ثبت إليه [۴]

.العدسة: قرحة قاتلة كالطاعون. وقد عدس الرجل: إذا أصابه ذلك [۵]

ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة، بيروت، ۱۹۷۱م، ۲/۴۷۹. [۵]

تعامل رسول (ص) با اسیران بدر

اثر پنجم غزوه ای بدر اثر بالای اسیرانی بود که مسلمانان آنها را در غزوه ای بدر اسیر گرفته بودند. طبعاً، می دانید که مسلمانان هفتاد نفر از مشرکین را در جنگ بدر اسیر گرفتند. خوب با اسیران چه کردند؟ تا این وقت به رسول الله (ص) در تصرف اسیران تشریع و امر مستقیم از وحی نآمده بود. پس لازم بطریقی از طرق مشاوره پیش بروند طوریکه در حیات شان با صحابه عادت شان بود (ص). پس صحابه را جمع نمودند و مجلس استشاری را ترتیب دادند. و پرسش را از آنها شروع نمودند.

موقف ابوبکر صدیق (رض)

پس مستشار اول رسول الله (ص) ابوبکر (رض) گفت یا رسول الله هؤلاء بنو العَم و العشیرة و إخوان، و إني أری أن تأخذ منهم الفدیة، فیکونُ ما أخَذناهُ قُوَةٌ لَنا علَی الکفارِ، و عسَی أن یَهدیَهُم اللهُ فَیَکونوا لَنا عَضُداً.

یعنی یا رسول الله اینها پسران کاکا و خانواده و برادران هستند، و من نظر می دهم که فدیه (یعنی قیمت خون) ایشان را بگیرید، پس آنچه را که از آنها بگیریم برای ما علیه کفار قوت خواهد بود، و شاید که الله آنها را هدایت کند تا برای ما قوت باشند. پس ابوبکر صدیق (رض) رأئي را پیش کرد که جانب رحمت در آن غالب بود.

می گوید اینها پسران کاکا و خانواده و برادران هستند، فدیه را بگیریم. فدیه ایشان اموال خواهد بود که به آن احتیاج دارند. ما حالا فقراء و ضعفا هستیم و دولت تأسیس می کنیم، پس به پول ضرورت داریم. همزمان اگر زندگی کنند، ممکن رب ما سبحانه و تعالی آنها را هدایت کند. اگر حالا آنها را قتل کنیم، در کفر می میرند. پس این حس در ذهن ابوبکر صدیق (رض) بود. و سبحان الله انتخاب های ابوبکر صدیق (رض) شبیه انتخاب های رسول (ص) بود. طبیعت اش بسیار زیاد با طبیعت

مصطفى (ص) نزديك بود. و دائماً جانب رحمت اش بالای جانب قوت اش غالب می شد. و رسول الله (ص) او را وصف می نمودند و می گفتند: أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ"[١]. با رحم ترين امت ام بالای أمت ام ابوبكر صديق (رض) است. پس اين رأی صديق (رض) بود.

موقف عمر بن الخطاب (رض)

پس رسول الله (ص) به مستشار دوم گفتند: ما تراء يابن الخطاب؟ چه رأی می دهی او بن الخطاب؟ گفت: والله ما أرى ما رأى أبو بكر، ولكن أرى أن تُمَكِّنني من فلان –وذكر قريبًا له– فأضرب عنقه، وتمكن عليًّا من عقيل بن أبي طالب –أخيه– فيضرب عنقه، وتمكن حمزة من فلان أخيه فيضرب عنقه، حتى يعلم الله أنه ليست في قلوبنا هوادة للمشركين، وهؤلاء صناديدهم وأئمتهم وقادتهم.

والله رأی من آن نيست كه رأی ابوبكر بود. (اينچنين به صراحت، اين رأی مورد پسند من نيست، من رأی ديگری دارم). لاكن رأی من اين است كه مرا بر فلان اختيار بدهيد – و يكی از نزديكان خود را نام برد– (نزديكان عمر رض). كه گردن اش را بزنم، و علی را بر عُقَيل بن ابی طالب –برادرش– اختيار بدهيد تا گردن اش را بزنند، و حمزه را بر فلان برادرش اختيار بدهيد تا گردن اش را بزنند، (هر كس گردن قريب خود را بزند) تا الله بداند كه در قلب های ما برای مشركين ملايمت نيست، و اينها صناديد شان و امامان شان و رهبران شان هستند. پس رأی عمر بسيار شديداً حاسم (يعنی قاطعانه) بود. رأی اش اين بود كه همه هفتاد نفر كشته شوند. و نه تنها اين هفتاد نفر كشته شوند، بلكه هر كس قريب خود را را بكشد تا هر مسلمان برای الله ظاهر نمايد كه در قلب اش هيچ دوستی برای هيچ مشركی نيست، حتیٰ اگر از اقارب اش هم باشد.

اين رأی عمر بود و رأی بسيار زياد شديد بود. و رسول (ص) همچنان گفته اند كه وَأَشَدُّهَا – يعنی امت ام– فِي أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ"[٢] شديد ترين امت ام در موضوع الله عمر است (رض).

پس این بود دو انتخاب. و هر دو مبنی بود به حب کامل به الله عز و جل ، و حب کامل برای امر دعوت و امر دولت اسلامی. ولی هر کس بطریق خود. و هر دو بکلی مختلف بودند. یکی شان می گفت فدیه بگیریم، دیگر اش می گفت اسیران را به قتل برسانیم. پس طوریکه عمر بن الخطاب گفت، رسول الله (ص) به گفته ای ابوبکر تمایل نمودند. این روایت به روایت خود عمر بن خطاب است (رض). می گوید: فهوى رسول الله ما قال أبو بكر، ولم يهوَ ما قلتُ. رسول الله (ص) به آنچه که ابوبکر گفت تمایل نمودند، و به آنچه که من گفتم تمایل ننمودند. و از آنها فداء (یعنی پول آزاد ساختن) را گرفتند.

پس وقتیکه روز بعد رسید عمر می گوید، فغدوتُ إلى رسول الله وأبي بكر وهما يبكيان، فقلت: يا رسول الله، أخبرني ماذا يبكيك أنت وصاحبك، فإن وجدتُ بكاءً بكيت، وإن لم أجد بكاءً تباكيت لبكائكما.

صبح وقت نزد رسول الله و ابی بکر رفتم و آنها (توجه کنید) آنها گریه می کردند. عمر (رض) یکروز بعد برای دیدن ابی بکر و رسول رفت، دید که آنها گریه می کنند. پس گفتم: یا رسول الله، چه شما و دوست تان را می گریاند؟ اگر گریه ای را یافتم گریه می کنم، و اگر نیافتم بخاطر گریه ای شما گریه می کنم. یا سلام! (یعنی اگر دلیلی است که بخاطر آن گریه می کنید، طبیعی است که من هم گریه کنم، و اگر دلیلی نبود که گریه کنم، بخاطر شما گریه می کنم) احساس های بسیار برگزیده و لطیف در قلب عمر (رض).

برایش گفتند (ص): "لِلَّذِي عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ، فَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ"[٣] یعنی من گریه می کنم بخاطریکه دوستان ات گرفتن فداء (یعنی پول آزادی اسیران) را برایم عرض کردند، و عذاب شان پائین تر از این درخت عرض شد (و به درختی در نزدیکی شان بود اشاره نمودند). یعنی عذاب بالای صحابه رضی الله عنهم می آمد برای اینکه گرفتن فداء را انتخاب

نموده بودند. چرا؟ بخاطریکه در این موقف مقدم تر آنچه بود که الله عز و جل بآن نبی کریم خود (ص) را وحی فرمود تا آنها قتل شوند. به این معنا که این اسیران کشته شوند طوریکه قبلاً عمر گفته بود (رض) که آنها صنادید کفر و امامان کفر و رهبران کفر در زمین بودند. الله عز و جل قول خود را نازل فرمود: {مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ} سزاوار نبود پیغامبری را که بدست وی اسیران باشند تا آنکه قتل بسیار بوجود آورد در زمین [الأنفال: ٦٧] (یعنی قتل زیاد شود) {تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا} میخواهید مال دنیا را [الأنفال: ٦٧]، (یعنی أخذ الفدیه را، مال میخواهید؟) {تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} می خواهید مال دنیا را و خدا می خواهد مصلحت آخرت را و خدا غالب با حکمت است [الأنفال: ٦٧]

بعداً فرمود: {لَوْلاَ كِتَابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ} اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطری چیزی (یعنی اسیرانی) که گرفتید البته میرسید به شما عذاب بزرگ [الأنفال: ٦٨]. و عذاب بزرگ چیزی بود که رسول الله (ص) در باره ای آن با عمر بن الخطاب حرف می زدند و برایشان نزدیك درخت عرض شده بود. پس فرمان سابق خدا چه بود؟

لَوْلاَ كِتَابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ} اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطری چبزی (یعنی اسیرانی) که گرفتید البته میرسید به شما عذاب بزرگ. آن فرمان سابق خدا آیاتی بود که قبلاً در سوره ای محمد نازل شده بود (ص).

الله عز و جل در حق اسیران در سوره ای محمد فرمود: فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً **سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیه** بگیرید (یعنی امرُ فدیه امر مشروع است، بلی مقدم اینجا آن بود که در زمین قتل زیاد می شد طوریکه الله عز و جل فرمود، لاکن اخذ نمودن فدیه هم امر شرعی بود طوریکه الله عز و جل ذکر فرمود). حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ

لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ} [محمد:٤] عمر بن الخطاب (رض) هم بر همین مفکوره بود. و سعد بن مُعاذ (رض) هم بر همین مفکوره بود، و این کلام در ساعتی بود که مسلمانان شروع نمودند به اسیر گرفتن مشرکین در سر زمین بدر، حتی قبل از مشوره. رسول الله (ص) به مُعاذ نظر انداختند و دیدند که او غمگین به نظر می رسد. پس برایش گفتند (ص): "وَاللَّهِ لَكَأَنَّكَ يَا سَعْدُ تَكْرَهُ مَا يَفْعَلُ الْقَوْمُ" "والله مثل اینکه یا سعد تو از آنچه که قوم می کنند کراهیت داری" یعنی کراهیت داری که مسلمانان مشرکین را اسیر می گیرند.

سعد گفت "أجَلْ، والله يا رسول الله، كانت أول وقعة أوقعها الله بأهل الشرك، فكان الإثخان في القتل أحبَّ إليَّ من استبقاء الرجال [٤]. بلی والله یا رسول الله، این اولین جنگی بود که الله آنرا بر اهل شرك واقع فرمود، پس کشتن زیاد شان برایم پسندیده تر است از بقای شان. پس این رأی سعد بن مُعاذ بود (رض). لاکن مسلمانان بر امر فدا مستقر ماندند. و وقتیکه رب ما سبحانه و تعالی آیات را وحی نمود، از این کار بر آنها انکار نکرد.(یعنی آنرا رد نکرد) بلی فرمود که مقدم تر این و آن بود، لاکن مسلمانان فداء را گرفتند. پس براستی مسلمانان فداء را اخذ کردند. پس کسی که نزد اش پول بود از آن می پرداخت. و آن بین یك هزار تا چهار هزار درهم فی نفر بود، بر حَسَب حالت مادی هر اسیر.

رسول الله (ص) از کاکایشان عباس فدیه می گیرند

از عالیترین مثال های که در موضوع فدیه ذکر شده است چیزی است که بین رسول الله (ص) و عباس بن عبدالمطلب کاکای رسول الله (ص) اتفاق افتاد که در روز بدر اسیر شده بود. می دانید که عباس بن عبدالمطلب مستکرهاً (یعنی ناخواسته) به جنگ بدر رفته بود. و با مشرکین در غزوه ای بدر جنگ کرد. و اسیر گرفته شد. و عباس شخص غنی بود، پول زیاد داشت. پس فدیه خواهد پرداخت تا خود را آزاد کند. و این محاوره ای لطیف بین او و بین رسول الله (ص) صورت گرفت.

توجه کنید که این محاوره بزرگترین درجه ای از درجات زیبائی را در قیادت دول نقل می کند. در آن هیچ نوع واسط ای وجود نداشت. در آن برای هیچ کس از اقارب یا اهل یا خانواده استثناء قایل شدن نبود. عباس به رسول الله (ص) گفت: "یا رسول الله، قد کنت مسلمًا" یا رسول الله من مسلمان بودم. یعنی من مسلمان بودم و اسلام خود را پنهان نگهداشته بودم، پس از من فداء نگیرید، و همینطور مرا رها کنید. پس گفتند (ص): اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِسْلاَمِكَ، فَإِنْ يَكُنْ كَمَا تَقُولُ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْزِيكَ، وَأَمَّا ظَاهِرُكَ فَقَدْ كَانَ عَلَيْنَا؛ فَافْتَدِ نَفْسَكَ، وَابْنَيْ أَخَوَيْكَ نَوْفَلَ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَعَقِيلَ بْنَ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَحَلِيفَكَ عُتْبَةَ بْنَ عَمْرٍو.

الله به اسلام ات دانا تر از همه است، اگر طوری باشد که می گوئی، پس الله أجر اش را برایت می دهد، و اما ظاهر ات بر ضد ما بود؛ پس فداء خود را بپرداز، سبحان الله! پس برایش می گویند که ظاهراً در میدان جنگ با ما محاربه می کردی. در قلب ات چه است آنرا الله می داند. رب ما قلب را محاسبه می کند، ولی حالا بحیث یك مشرك باید فدیه ات را بپردازی. نه تنها آن، فدیه ای خود را بپرداز، و از دو پسران برادران ات نَوْفَلَ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ عَقِيلَ بْنَ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ را هم بپرداز. نه تنها أن، و از هم پیمانت عُتْبَةَ بْنَ عَمْرٍو را هم بپرداز. یعنی فدیه ای خود را و از سه نفر دیگر را هم همرایت بپرداز. بخاطریکه این سه نفر فقراء هستند، و تو غنی هستی و می توانی فدیه ای هر چهار تانرا بپردازی.

پس عباس گفت: ما ذاك عندي يا رسول الله. من آنقدر پول ندارم (تا فدیه ای چهار نفر را بپردازم). پس گفتند (ص): فَأَيْنَ الْمَالَ الَّذِي دَفَنْتَهُ أَنْتَ وَأُمُّ الْفَضْلِ، فَقُلْتَ لَهَا: إِنْ أُصِبْتُ فِي سَفَرِي هَذَا، فَهَذَا الْمَالُ الَّذِي دَفَنْتُهُ لِبَنِيَّ: الْفَضْلِ وَعَبْدِ اللَّهِ وَقُثَمٍ. پس کجاست پولی که تو و أم الفضل آنرا دفن کردی، و برایش گفتی: اگر در این سفر ام به من چیزی رخ داد، این پول برای پسرانم الفضل و عبدالله و قُثَم باشد. رسول الله (ص) چیزی را می گویند که خود شان آنرا ندیده اند (ص)، لاکن از طریق وحی

آنرا فهمیدند. قصه ای حکایتی را برایش می کنند که قبل از اینکه عباس به بدر برود اتفاق افتاده بود و در مکه بود. پول زیاد خود را با أُم الفضل پنهان کرد. و تمام موقف را برایش حکایت نمودند. سبحان الله!

عباس گفت: والله يا رسول الله، إني لأعلم أنك رسول الله؛ إن هذا لشيء ما علمه أحد غيري وغير أم الفضل، فاحسب لي ما أصبتم مني: عشرين أوقية من مال كان معي.

و الله یا رسول الله، من می دانم که شما فرستاده ای الله هستید؛ از این کار غیر از من و أم الفضل کس دیگری خبر نداشت، یعنی خلاص حالا قناعت کرد که رسول هستند و قسم می خورد که ایشان رسول هستند، و خلاص میدانم که در آنجا پول موجود است، و فدیه را می پردازم. لاکن فاحسِب لي، یعنی میخواهد با رسول الله (ص) نوعی از مذاکرات و مفاوضات را براه بیأندازد.

فاحسب لي ما أصبتم مني: عشرين أوقية من مال كان معي. یعنی با من در زمین بدر بیست أُقیه پول بود. آنرا بطور غنیمت گرفتند، پس آنرا در فدیه حساب کنید هه هه . رسول الله (ص) گفتند: "ذَاكَ شَيْءٌ أَعْطَانَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْكَ" آن چیزی است که الله تعالی از تو به ما عطاء نموده است. نه، آن فدیه محسوب شده نمی تواند. سبحان الله، آن را خلاص گرفتیم، فدیه ای خود را، و از دو برادر زاده های خود را، و از هم پیمان خود را بپرداز. پس الله عز و جل نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} ای پیغامبر بگو آنان را که در دستهای شما اند از اسیران اگر داند خدا در دل شما نیکی البته بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته شد از شما و بیامرزد شما را و خدا آمرزندهٔ مهربان است [الأنفال: ٧٠] این آیات در باره ای عباس (رض) نازل شد. اگر واقعاً در قلب ات خیر موجود است و مسلمان هستی، رب ما بر آنچه که حالا آنرا بدهی عوض خواهد داد انشاءالله.

و اگر غیر آن باشد رب ما سبحانه و تعالی محاسب آن خواهد بود. پس عباس در ارتباط بر این آیت بعداً گفت "فأعطانا الله مکان العشرین أوقية في الإسلام عشرين عبدًا، کلهم في يده مال يضرب به، مع ما أرجو من مغفرة الله "[٥].

پس الله بجای بیست أُوقِیَه پول بیست برده برایما عطاء فرمود، در دستان همه ایشان پول بود که آنرا ضرب می داد، همراه با امید مغفرت الله، بخاطریکه رب ما فرمود: {وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} و بیامرزد شما را و خدا آمرزندهٔ مهربان است.

این امر برای ما واضح می سازد که چطور رسول الله (ص) قانون را بالای همه ای مردم تطبیق می کردند. قانون حتیٰ بالای عباس بن عبدالمطلب تطبیق می شود. بدرجه ایکه صحابه خود شان از این امر در تعجب افتاده بودند. در قلوب انصار رضی الله عنهم نازکی عجیبی بود. وقتیکه این کار را دیدند شفقت شان آمد که رسول الله (ص) از کاکای خود فدیه می گیرند، و کاکای ایشان را دوست دارد. و خصوصاً که عباس (رض) با رسول الله (ص) در بیعت عقبه ای دوم ایستاد بود. یعنی به این معنی که او در قلب رسول (ص) بسیار نزدیك بود، یعنی مثل ابو لهب نبود مثلاً.

پس انصار نزد رسول الله (ص) رفتند تا کوشش کنند که عباس را از فدیه معاف کنند، لاکن به طریقه ای بسیار لطیف و بسیار مؤدبانه. سبحان الله انصار در اخلاق نمونه بودند و در ایمان نمونه بودند. بایشان گفتند: یا رسول الله، ائذن لنا فلنترك لابن أختنا العباس فداءه"[٦]. یا رسول الله، برای ما اجازه بدهید که برای خواهر زاده ای ما عباس فداء اش را رها کنیم. توجه کنید! خواهر زاده ای ما برای چه؟ مادر کلان عباس از بنی نجار خزرج بود. از انصار بود. پس مادر کلان عباس او را به انصار نزدیك می سازد. پس عباس را از خاطر ما معاف کنید. و نگفتند کاکایتان عباس را معاف کنید. طبعاً کاکا بودن هزار بار نزدیك تر است نسبت به مادر کلان عباس از خزرج بودن، که از انصار بودند. سبحان الله، ارتباط شان بسیار دور بود، لاکن ادب شان بود که بخاطر رسول الله (ص) این عرض را نمودند.

لاکن رسول الله (ص) بطور کلی آنرا رد کردند و در گرفتن فداء اسرار ورزیدند، بلکه بلند ترین رقم فداء را از عباس گرفتند که نفر چهار هزار درهم بود. پس این موقف ایشان با عباس (رض) بود.

موقف دیگر با سُهَیل بن عَمرو

موقف زیبای دیگری هم موجود است با سُهَیل بن عَمرو. سُهَیل بن عَمرو از رهبران قریش بود. و سُهَیل بن عَمرو هم در غزوه ای بدر اسیر شده بود. و سُهَیل بن عَمرو در حسن الخطابه معروف بود، در حسن البیان. و به مشرکین خطابه می داد و مشرکین را در جنگ به ضد رسول الله (ص) تشویق می کرد. وقتیکه مسلمانان او را اسیر گرفتند رأی عمر بن الخطاب (رض) این بود که ثَنِیَّة (یعنی دندانهای پیشروی اش) را بشکنانند، تا سُهَیل بن عَمرو را از خطابه دادن منع کنند. تا در نطق کردن مشکلات داشته باشد و بعد از آن خطابه داده نتواند.

گفت: یا رسول الله، دعني أنزع ثَنِيَّتَيْ سهيل بن عمرو، فلا يقوم عليك خطيبًا في مَوطِنٍ أبدًا". یا رسول الله، اجازه بدهید دو دندان پیش روی سُهَیل بن عَمرو را بکشم تا هرگز در هیچ محلی علیه شما خطابه نگوید. لاکن رسول الله (ص) آنرا نپزیرفتند، و گفتند، (توجه کنید این نبوءت و معجزه ای از معجزات رسول (ص) است) گفتند: عَسَى أَنْ يَقُومَ مَقَامًا لاَ تَذُمُّهُ"[٧]. شاید سُهَیل بن عَمرو در جای ایستاد شود و خطبه بدهد که او را مذمت نکنی، یعنی ملامت اش نکنی بلکه مدح اش را کنی. و سبحان الله بعداً این کار شد وقتیکه عرب مرتد شدند. سُهَیل بن عَمرو ایستاد شد و به مردم خطاب می نمود و آنها را در مکه ای مکرمه بر اسلام ثبات بخشید و برایشان گفت: یا معشرَ قریش لا تکونوا آخِرَ الناسِ اسلاماً و اولَهُمُ رِدّة من رادَنا ضربنا عُنُقَه. او مردم قریش از کسانی نباشید که در آخر (بعد از دیگران) مسلمان شدند و در اول (قبل از دیگران) مرتد شدند (یعنی دوباره کافر شدند)، کسیکه ما را مرتد بسازد گردنش را می زنیم. و مردم در مکه بر اسلام ثابت ماندند. پس این بود صورتی از صورت های فداء با پول.

صورت دیگری از فداء

لاکن مردمان دیگری بودند که فقراء بودند. رسول الله (ص) کار دیگری کردند. دیدند که بعض از این اسیران خواندن و نوشتن را می دانستند، و أمت اسلامی در آنوقت تعلیم نداشتند، و هنوز خواندن و نوشتن نمی دانستند. کسانیکه می توانستند بخوانند و بنویسند کم بودند. پس رسول الله (ص) فدیه ای یکی از این مشرکین را با تعلیم دادن ده جوان مدینه ای منوره مجراء می نمودند. و این بُعد نظر و دقت فهم رسول الله (ص) را بما نشان می دهد که ایشان از اولین لحظات انشای امت میخواستند که امت خواندن و نوشتن را بیآموزند. و این موقع بزرگ موجودیت هفتاد اسیر مشرك را غنیمت شمردند که بعض شان قادر به پرداختن فدیه ای خود نبودند. و این موقع را برای تعلیم مسلمانان و خواندن و نوشتن غنیمت شمردند. پس این بود قضیه ای فداء.

لاکن رسول الله (ص) بعضی اسیران را همینطور بدون فداء آزاد نمودند. یکی از ایشان اسمش ابو عَزَّه الجُمَحی بود. او بسیار فقیر بود و گفت یا رسول الله، می دانید که من پول ندارم، و من حاجتمند هستم، و عیالدار هستم پس بمن منّت بگذارید. پس به او نیکی نمودند و او را آزاد نمودند (ص) لاکن از او عهد گرفتند که علیه ایشان با کسی تعاون نکند. پس ابو عَزَّه در مدح رسول الله (ص) چند شعری گفت و رسول الله (ص) او را بدون فدیه رها نمودند. لاکن سبحان الله، از چیزیکه سعد بن مُعاذ و عمر بن الخطاب از آن در خوف بودند اتفاق افتاد. و این ابو عَزَّه که آزاد شد، برای مسلمانان شر بود و بر عهد خود وفا نکرد و بعداً به جزای خود رسید. پس این بود آزاد نمودن بدون فداء.

غیر از آن بعض ایشان را به قتل رسانیدند (ص). عُقبه بن ابی مُعَیط و النضر بن الحارث را به قتل رسانیدند، بخاطریکه آنها از بزرگترین مجرمین قریش بودند که در این زمان بنام مجرمین جنگ مسمی

هستند. و رسول الله (ص) برایشان محاکمه بر پا نمودند و هر دو را در راه بسوی مدینه ای منوره به قتل رسانیدند. پس این دو نفری بودند که از بین هفتاد اسیر به قتل رسیدند.

حکم اسیران در اسلام

لاکن بعد از این کار برای ما تشریع اسلام در باره ای اسیران ظاهر شد. و آن جوازی است برای امام مسلمانان که از بین چهار امور انتخاب نماید. یا مَنِّ (یعنی منّت گذاشتن و رها کردن) بغیر فداء. و یا فداء. و این فداء با پول بوده می تواند،. یا با تعلیم دادن، یا با اسیر مثل، یعنی تبادله ای اسیران بوده می تواند. و یا قتل برای مجرم جنگ، یا معامله ای مثل، اگر کفار یا دشمنان أمت اسیران مسلمانان را می کشتند. و چهارم إسترِقاق است. و آن نگهداشتن اسیر نزدشان بحیث غلام است. امام بر حَسَب احتیاج مسلمانان وقت آنرا تعیین می کند. امام می تواند از این چهار امور هر کدام را می خواهد اختیار نماید.

و برای حاکم جایز است تا با هر دولتی یا مجموعه ای از دول به طریق معینه در امور تعامل با اسیران معاهده عقد نماید. یعنی جایز است تا برای مدتی، ده سال یا بیست سال مثلاً با دولتی یا مجموعه ای از دول معاهده کند که استرقاق نخواهد بود، یا قتل اسیران نخواهد بود، یا این و آن نخواهد بود، به طریقه ای معینه، تا زمانیکه شرع طرق تعامل با اسیران را اجازه بدهد. لاکن در آن يك چيز بسيار زیاد مهم موجود است که به آن توجه کنید. و آن اینکه اگر اسیر نگهداشته شود، باید با او کَرَم شود. باید راعیت اخلاقی اعلی در ارتباط به دین اسلام همرایش صورت بگیرد. الله عز و جل فرموده است: {وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ}. و میدهند طعام با وجود احتیاج بآن (حبه یعنی چه؟ یعنی با وجود فقر و تنگدستی شدیدی که مسلمانان در آن بسر می برند، با وجود آنهم طعام می دهند عَلَى حُبِّهِ) مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا} فقیر را و یتیم را و اسیر را [الإنسان :٨]. و این کلام را رسول الله (ص) از روز اولی که اسیر گرفتند در بین صحابه زرع نمودند. رسول الله (ص) اسیران را گرفتند و به صحابه

چه گفتند؟ به کلام گوش بدهید گفتند: اسْتَوْصُوا بِالأُسَارَى خَيْرًا. به اسیران خیر برسانید. صحابه وقتیکه این کلمه را شنیدند سبحان الله، هر چه را که داشتند در راه خیر رساندن به اسیران بذل نمودند.

تصور کنید، این اسیران چند روز قبل می خواستند مسلمانان را قتل کنند. و با آنهم مسلمانان آنرا تماماً فراموش کردند و قول مصطفی (ص) را تذکر می دادند: اسْتَوْصُوا بِالأُسَارَى خَيْرًا. ابو عزیز بن عُمَیر می گوید، و او برادر مُصعب بن عُمَیر بود و از اسیران بدر بود، می گوید: كنتُ في نفر من الأنصار، فكانوا إذا قدَّموا غداءهم وعشاءهم، أكلوا التمر وأطعموني البُرَّ لوصية رسول الله إياهم بنا"[٩]

در بین چند نفر از انصار بودم، پس وقتیکه نان چاشت و نان شب خود را پیش می کردند، خود شان خرما را می خوردند و نان را برای ما می دادند بخاطر وصیت رسول الله برایشان در باره ای ما. نزد شان خرما و نان خشك بود. پس نان خشك را برای اسیران می دادند بخاطریکه آن نزد شان بهتر بود. پس طعام بهتر را به آنها می دادند و خود شان کمتر را می خوردند، بخاطر نافذ کردن وصیت رسول (ص). طبعاً این کار بالای روحیه ای ابی عزیز بن عُمَیر تأثیر زیادی وارد نموده بود. و چند روزی نگذشت بعد از این که آزاد شد تا اینکه مسلمان شد (رض).

ابولعاص بن ربیعه هم از اسیران بدر بود. می گفت "كنتُ في رهطٍ من الأنصار، جزاهم الله خيرًا" در بین گروهی از انصار بودم، الله آنها را پاداش خیر بدهد" طبعاً ابوالعاص بن ربیعه (رض) بعداً مسلمان شد و او داماد رسول الله (ص) بود. شوهر سیده زینب بنت رسول الله (ص) بود. و با وجود آنهم اسیری در اسیران بود.

پس می گفت (رض): کنت في رهط من الأنصار، جزاهم الله خيرًا، كنا إذا تعشَّينا أو تغدَّينا آثروني بالخبز وأكلوا التمر، والخبز معهم قليل والتمر زادهم، حتى إن الرجل لتقع في يده كسرة فيدفعها إليَّ"[١٠]

در بين گروهی از انصار بودم، الله آنها را پاداش خير بدهد، وقتيكه نان شب را می خورديم يا نان چاشت را می خورديم، مرا با دادن نان گندم بر خود ترجيح ميدادند، و خرما را خود شان می خوردند، و نان گندم همرايشان كم بود، و خرما زاد شان بود (يعنی آذوقه) ای ايشان بود، به اندازه ايكه اگر در دست كسی از آنها پاره ای از آن می بود آنرا بمن می داد." بخاطر نافذ نمودن وصيت رسول (ص).

وليد بن الوليد بن المغيره، و او برادر خالد بن الوليد (رض) بود هم از اسيران بدر بود. مثل آن را می گفت و بيشتر از آنرا. يعنی همان چيزی كه به ابی عزيز بن عُمَير و ابی العاص اتفاق افتاده بود به وليد اتفاق افتاده بد، لاكن بيشتر و بيشتر. به درجه ايكه می گفت: وكانوا يحملوننا ويمشون"[١١]. ما را حمل می كردند و خود شان به پای می رفتند. يعنی سبحان الله، وقتيكه می ديدند كه آنها خسته يا مريض يا زخمی هستند، از روی دلسوزی آنها را حمل می كردند. و اين است منهج اسلام كه بخاطر آن ابوالعاص مسلمان شد، و ابو عزيز بن عُمَير مسلمان شد، و السائب بن عُبَيد مسلمان شد، و وليد بن الوليد مسلمان شد. پس اين بود اثر پنجم از آثار بدر. در آن تشريع اسلام را در برابر قضيه ای اسيران در بدر و در غير آن آموختيم.

---

[1] رواه الترمذي (3790، 3791) ترقيم شاكر، وابن ماجه (154) ترقيم عبد الباقي، وأحمد (12927) طبعة مؤسسة قرطبة.
.قال الشيخ الألباني: صحيح. انظر حديث رقم (895) في صحيح الجامع

[2] رواه أحمد (12927)، وصححه شعيب الأرناءوط.

[3] رواه أحمد (208)، وصححه شعيب الأرناءوط. وانظر: المباركفوري: الرحيق المختوم ص210.

[4] ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الأول (الجزء الأول والثاني) ص 628.

[5] ابن كثير: تفسير القرآن العظيم، تحقيق: سامي محمد سلامة، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، 1420هـ- 1999م، 92/4.

[6] البخاري: كتاب العتق، باب إذا أسر أخو الرجل أو عمه هل يفادى إذا كان مشركًا (2400)، ترقيم البغا.

[7] ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الأول (الجزء الأول والثاني) ص649.

[8] السابق نفسه، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص666.

[9] ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الأول (الجزء الأول والثاني) ص645.

[10] الواقدي: المغازي 119/1.

[11] السابق نفسه، الصفحة نفسها. .

کوشش های قریش برای قتل رسول (ص) بعد از بدر

أثر ششم این بود که بحران عظیمی که از سر قریش گذشت، بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی طوریکه دیدیم، قریش را در فکر جنگ با مدینه ای منوره انداخت. مدینه ای منوره در موقع خطر ناکی قرار گرفت. و نه تنها جنگ با مدینه ای منوره، بلکه کوشش قتل خود رسول الله (ص). بیشتر از یك کوشش ظاهر شد. دو واقعه ای آنرا ذکر می کنیم.

اول قصد عُمَیر بن وَهب الجُمَحی

یکی از آن قصد عُمَیر بن وَهب الجُمَحی بود. عُمَیر بن وَهب مشکل بزرگی داشت. پسر اش در بدر اسیر شده بود. پسر اش وَهب بن عُمَیر بن وَهب در غزوه ای بدر اسیر شده بود. میخواست پسر خود را برگرداند و همزمان در قلب اش حِقد و کینه ای بزرگی بود برای رسول الله (ص). پس با صفوان بن أمیه بالای محیط کعبه نشستند و باهم در باره ای موضوع بدر صحبت می کردند. طبعاً صفوان بن أمیه هم مشکل داشت. پدر اش و برادر اش در بدر کشته شد. پدر اش أمیه بن خَلَف و برادرش علی بن أمیه بود. پس صفوان گفت: "والله إنْ في العيش بعدهم خير". یعنی بعد از کشته شدن آنها در زندگی خیری نیست. خیری نیست، من چطور زندگی کنم در حالیکه همه ای آنها مردند؟ عُمَیر برایش گفت:

صدقت والله، أما والله لولا دَيْنٌ عليَّ ليس له عندي قضاء، وعيال أخشى عليهم الضَّيْعة بعدي، لركبتُ إلى محمد حتى أقتله، فإني لي قِبَلَهم عِلَّةً؛ ابني أسيرٌ في أيديهم.

راست گفتی والله، اما والله اگر بالای من دَینی نمی بود که قضاء (یعنی رفع آن) نزدم نیست، و عیالی نمی بود که بعد از من ترس ضایع شدن آنها را نمی داشتم، سوار می شدم بسوی محمد تا او را قتل کنم، چون نزد شان علتی دارم، پسرم نزد شان اسیر است. یعنی من قرضدار هستم و عیالم زیاد است. اگر این دو چیز نمی بود، برای قتل کردن محمد به مدینه ای منوره می رفتم (ص). چرا؟ بخاطریکه می توانم به مدینه ای منوره به آسانی داخل شوم. در آنجا اسیر دارم. می گویم دنبال اسیر ام آمده ام، همین که داخل شدم رسول الله (ص) را به قتل می رسانم. پس صفوان از او استفاده کرد. این فرصت خوبی است. بهانه ای واضحی برای داخل شدن به مدینه ای منوره داری. من مشکل ات را حل می کنم.

عليَّ دينُك، وعيالك مع عيالي أُواسيهِم ما بقوا". دَین ات بالای من، و عیال ات با عیالم خواهد بود. آنها را راحت نگهداری می کنم و خرج شان را می دهم تا وقتیکه باقی هستند. من تمام مشکلات ات را حل می کنم. طبعاً پیشنهاد شیطانی بود برای رفتن قتل رسول الله (ص). عُمَیر این دو کلمه را شنید، گفت پس این موضوع ما را پنهان نگهدار. سِر را بین من و بین خود نگهدار. گفت: همانطور می کنم. پس عُمَیر رفت و شمشیر خود را مجهز کرد و آن را برای مدت دو سه روز در زهر گذاشت. تا که اگر رسول الله (ص) را با آن ضربه بزند و از آن خارج نشوند.

و واقعاً به مدینه ای منوره رفت، و به مدینه ای منوره داخل شد. از نزد مجموعه ای از صحابه گذشت رضی الله عنهم که در باره ای موضوع بدر صحبت می کردند. در بین این اصحاب عمر بن الخطاب (رض) بود. وقتیکه عمر عُمَیر را دید گفت، طبعاً فراصت عالی داشت، سیدنا عمر (رض). گفت: هذا الكلب عدو الله عُمَير، ما جاء إلا لشرٍّ". این سگ دشمن خدا عُمَیر نه آمده است مگر برای شر. و بسرعت نزد رسول الله (ص) داخل شد و گفت: "يا رسول الله، هذا عدو الله عمير بن وهب، قد جاء متوشِّحًا سيفه" یا رسول الله، این دشمن خدا عُمیر بن وَهب شمشیر خود را به تن کرده آمده است. رسول الله (ص) به بسیار بساطت گفتند نزدم داخل اش کن. پس سیدنا عمر عُمَیر را داخل آورد. لاکن مأمون نبود. می گوید: فلبَّبَهُ عُمرُ بِحِمالة سَيفِه، أی وضع سيفه على رقبته، وأدخله مكتوفًا على رسول الله.

غلاف شمشیر اش را در گردنش انداخت و او را کشانده نزد رسول الله (ص) داخل کرد. عمر بن الخطاب تنها به آن اکتفاء نکرد، بلکه به مردانی از صحابه گفت: ادخلوا على رسول الله فاجلسوا عنده، واحذروا عليه من هذا الخبيث؛ فإنه غير مأمون. بروید نزد رسول الله و نزدیك ایشان بنشینید، وبرایشان در مقابل این خبیث در حذر باشید؛ که او مأمون نیست. بعداً نزد ایشان رفت. رسول الله

دیدند که عمر بن الخطاب از کَتِف یا شانه ای عُمَیر بن وَهب محکم گرفته است. برایش گفتند: أَرْسِلْهُ يَا عُمَرُ، ادْنُ يَا عُمَيْرُ". "بفرست او را یا عمر، نزدیك بیا یا عُمَیر".

نزدیك شد و گفت "أنعموا صباحًا". (یعنی صبح بخیر) رسول الله (ص) گفتند: "قَدْ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِتَحِيَّةٍ خَيْرٌ مِنْ تَحِيَّتِكَ يَا عُمَيْرُ، بِالسَّلاَمِ تَحِيَّةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ". یا عُمَیر الله ما را با تحیتی کرم فرموده است که بهتر از تهیت توست، با سلام، تَحِیَت اهل جنت، بعداً گفتند: "مَا جَاءَ بِكَ يَا عُمَيْرُ؟ برای چه آمده ای یا عُمَیر؟ گفت " بخاطر آن اسیری آمده ام که در دستان تان است -مقصد اش پسرش بود- با او خوب رویه کنید. رسول الله (ص) گفتند: فَمَا بَالَ السَّيْفِ فِي عُنُقِكَ؟ پس موضوع شمشیری که به گردن ات است چه است. گفت: قَبَّحَهَا اللَّهُ مِنْ سُيُوفٍ، وَهَلْ أَغْنَتْ عَنَّا شَيْئًا. الله این شمشیر ها را قبیح بگرداند، آیا به درد ما خورده است؟ (یعنی در جنگ بدر چه به درد ما خورد) گفتند: اصْدُقْنِي، مَا الَّذِي جِئْتَ لَهُ؟ راست بگو بمن، برای چه آمده ای؟ گفت: جز آن برای چیزی دیگری نآمده ام. پس رسول الله (ص) گفتند و توجه کنید:

بَلْ قَعَدْتَ أَنْتَ وَصَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ فِي الْحِجْرِ، فَذَكَرْتُمَا أَصْحَابَ الْقَلِيبِ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ قُلْتَ: لَوْلاَ دَيْنٌ عَلَيَّ وَعِيَالٌ عِنْدِي لَخَرَجْتُ حَتَّى أَقْتُلَ مُحَمَّدًا، فَتَحَمَّلَ لَكَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ بِدَيْنِكَ وَعِيَالِكَ عَلَى أَن تَقْتُلَنِي، وَاللَّهُ حَائِلٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ.

گفتند : بلکه تو و صفوان بن أُمَیه بالای حِجر نشستید، و اصحاب قَلیب قریش (یعنی کشته شدگان جنگ بدر) را یاد نمودید، بعداً گفتی اگر دَین بالایم نمی بود، و عیالم نمی بود، می رفتم تا محمد را قتل کنم. پس صفوان بن أُمَیه مسؤلیت دَین و عیالت را بدوش خود گرفت بر اینکه مرا قتل کنی، و الله آنرا بین تو بین من مانع شد. یا الله! موقف عُمَیر را تصور کنید. چه کند عُمَیر در چنین موقف؟ در مقابل اش جز از یك کار چیزی بیش نیست. گفت: أشهد أنك رسول الله، قد كنا يا رسول الله نكذّبك بما

كنت تأتينا به من خبر السماء وما ينزل عليك من الوحي، وهذا أمرٌ لم يحضره إلا أنا وصفوان، فوالله إني لأعلم ما أتاك به إلا الله، فالحمد لله الذي هداني للإسلام وساقني هذا المساق"[۱].

شهادت می دهم که شما رسول الله هستید، ما شما را بر آنچه که از خبر آسمان می آوردید و آنچه از وحی که برایتان نازل می گردید تکذیب می کردیم، و در این موضوع جز از من و صفوان دیگری حضور نداشت، پس والله من می دانم که آن را برایتان جز الله دیگری نداده است (یعنی خبر این حکایت را)، پس الحمد لله که مرا به اسلام هدایت نمود، و بر این مسیر بیرون کرد.

سبحان الله، می بینید که رب ما چگونه طریق را هموار می کند، به نیت قتل رسول الله (ص) آمده بود، ولی نتیجه این شد که او به اسلام داخل شد و از بزرگان صحابه ای رسول (ص) شد. ترتیب ربانی عجیب سبحان الله! بعداً عُمَیر بن وَهب کلمه خواند، شهادت حق را، شهادت داد که لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله. پس رسول الله (ص) به اصحاب خود گفتند: فَقِّهُوا أَخَاكُمْ فِي دِينِهِ، وَعَلِّمُوهُ الْقُرْآنَ، وَأَطْلِقُوا أَسِيرَهُ". برادر تان را فقه دین اش را بیآموزانید و قرأن را برایش بیآموزانید، و اسیر اش را آزاد کنید.

از وقتیکه عُمَیر رفته بود صفوان می گفت: "أبشروا بوقعة تأتيكم الآن في أيام، تنسيكم وقعة بدر" در اسر خوش خبری ایکه چند روز بعد برایتان خواهد رسید تکان خواهیند خورد که تکان بدر را فراموش تان خواهد کرد". و هر کسی که به مکه می رسید در باره ای عُمَیر بن وَهب از او می پرسید.

تا که راکبی که از مدینه آمد و برایش گفت که عُمَیر مسلمان شده است. پس صفوان قسم خورد که هرگز همرایش حرف نزند، سبحان الله! و براستی همرایش حرف نزد تا به فتح مکه.

مثبت بودن عُمَیر بن وَهب

لاکن میخواهم در این موقف موضوع مثبتی را که در عُمَیر بن وَهب موجود بود ذکر نمایم (رض). این مرد سبحان الله وقتیکه مسلمان شد، با وجود اینکه تعلیم اش در اسلام بسیار کم بود، الا اینکه او گفت:

یا رسولَ الله، إني کنتُ جاهدًا علی إطفاء نور الله، شدید الأذی لمن کان علی دین الله، وأنا أحب أن تأذن لي فأقدم مکة؛ فأدعوهم إلی الله وإلی رسوله وإلی الإسلام، لعل الله یهدیهم وإلا آذیتهم في دینهم کما کنتُ أوذي أصحابك في دینهم"[۲].

"یا رسول الله، من در خاموش کردن نور الله بسیار جُهد می کردم، کسی را که در دین الله بود شدیداً اذیت می کردم، و من دوست دارم تا مرا اجازه بدهید به مکه بروم؛ و آنها را به الله و رسول اش و به اسلام دعوت بدهم، شاید که الله آنها را هدایت کند، (توجه کنید) وگر نه آنها را در دین شان أذیت می کنم طوریکه اصحاب شما را در دین شان أذیت می کردم". سبحان الله، پس رسول الله (ص) برایش اجازه دادند و به مکه برگشت.

یعنی تمام تعلیمی را که عُمَیر بن وَهب از اسلام داشت، مجموعه ای بسیار کمی از آیات، و مجموعه ای کمی از احکام بود، لاکن بسیار زیاد مثبت بود. به مکه ای مکرمه برگشت، و شروع نمود به دعوت دادن به الله عز و جل. طبعاً خانواده اش قوی بود، جُمَحی، از بنی جُمَح بود، و توانستند در این امر او را حمایت کنند. و او سید قوم خود بود (رض). و تا فتح مکه در دعوت دادن به الله باقی ماند. و بعد از فتح مکه در اسلام آوردن دوست قدیم خود صفوان بن أُمَیه و داخل نمودن اش در محوطه ای اسلام نقش داشت، رضی الله عنهم اجمعین. پس این قصد اول بود برای قتل رسول الله (ص) که قریش در مدینه ای منوره کوشش آنرا نمودند که ناکام شد طوریکه دیدیم، و به اسلام عُمَیر بن وَهب (رض) منتهی شد.

کوشش دوم توسط ابو سفیان بن حرب

کوشش دوم کوشش خطر ناکی بود که ابو سفیان بن حرب، زعیم مکه بعد از بین رفتن زعمای سابقه ای مکه قصد آنرا نمود. بعد از جنگ بدر، ابوسفیان تصمیم گرفت که برای غسل جنابت بر سر خود آب نه اندازد تا که با محمد جنگ نکند (ص). طبعاً عرب غسل جنابت می کردند، حتیٰ قبل از اسلام. پس قسم خورد که غسل نکند تا با محمد (ص) در زمین خود اش جنگ نکند. طبعاً این یك تصمیم خطیر بود. بعداً با قریش در نگرفتن اموال قافله ایکه نجات یافته بود مشوره می کرد، تا آنرا برای مجهز ساختن لشکری برای جنگ مدینه ای منوره تخصیص بدهند.

لاکن تا وقتیکه این لشکر اتمام بیابد، ابوسفیان تصمیم گرفت تا توسط حمله ای سریع بالای مدینه ای منوره و غارت نمودن اموال شان، و بلند بردن همت قریشی ها، یك عملیه ای قَرصَنة (یعنی دزدی) را انجام بدهد. و همزمان بتواند اندازه ای از هیبت از دست رفته ای دولت قریشی یا مکی را در وسط جزیره ای عربی بدست بیآورد. پس دو صد نفر سوار کار را جمع نمود و به مدینه ای منوره رفت، تا قسم خود را راست نماید. و براستی به مدینه ای منوره رفت، و ترسید که به مدینه ای منوره در روشنی داخل شود، پس در تاریکی داخل شد، و توانست دو نفر انصار را هم به قتل برساند و بعضی مواشی را گرفته بطرف مکه بر گشت

. طبعاً این یك قصد طفلانه و بچه گانه بود که با دو صد نفر اسپ سوار نتوانست با مسلمانان در جنگ مقابله کند، بالعکس دو نفر را کشته بسرعت راه خود را گرفته خارج شد. رسول الله (ص) فهمیدند که ابو سفیان در شب بر مدینه ای منوره داخل شده بود، صحابه رضی الله عنهم را جمع نمودند، و بسرعت به تعقیب اثر پای اسپ های ابو سفیان خارج شدند، لاکن ابو سفیان توانست با لشکر خود فرار کند. و همرایشان بار های سنگینی از چیزی بود بنام سَویق، که نوعی از طعام بود، مخلوطی از گندم و شعیر. پس کفار این طعام را به زمین انداختند تا بار های خود را سبك نمایند و

بتوانند فرار نمایند. پس مسلمانان سَویق را جمع نمودند و بعداً در مدینه ای منوره از آن بطور غذا استفاده نمودند. و این غزوه بنام غزوه ای سَویق معروف شد. و در ذي الحِجة ای سال دوم حجری بود، یعنی تقریباً دو ماه بعد از جنگ بدر. پس این هم کوششی از کوشش های قریش بود.

.[1] ابن کثیر: السیرة النبویة 486/2، 487

.السابق نفسه 487/2، 488 [2]

.السويق: نوع من الطعام خليط من الحنطة والشعير [3]

ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص44، 45. [4]

اثر هفتم آثار غزوه ای بدر

اثر هفتم از آثار غزوه ای بدر اثری بود بالای اعراب اطراف مدینه. می دانید که قبلاً در باره ای آنها حرف زدیم، گفتیم که زندگی شان بر سلب و نهب استوار بود. یعنی قطاع الطریق و دزدان بودند. پس قیام دعوت اخلاقی در داخل مدینه ای منوره، و دولت قوی، مثل دولت اسلام، ممکن بالای این دزدان و قطاع الطریق اعراب هجوم بیآورند. وقتیکه رسول الله (ص) در جنگ بدر منتصر شدند، اعراب یکدیگر خود را جمع کردند، تا برای جنگ مدینه ای منوره قیام کنند. و تا این قوت را از نمو کردن مانع شوند. اگر این قوت بزرگ شود، حال اعراب اطراف مدینه ای منوره را توقف خواهد داد. پس بنو سُلَیم خود را جمع نمودند و تصمیم جنگ با مدینه ای منوره را گرفتند. رسول الله (ص) دانستند که بنو سُلَیم اعداد را برای جنگ با مدینه ای منوره جمع می کنند.

خبر را تکذیب نکردند (ص). خود شان و صحابه رضی الله عنهم به سرعت بسوی بنی سُلَیم رفتند. همین که بنو سُلَیم دیدند که رسول الله (ص) آمده اند، به کوه ها فرار نمودند، و همه چیز را رها نمودند. و از نزد بنی سُلَیم با کمیت بزرگی از غنیمت برگشتند (ص) حوالی پنجصد شتر، و آنرا در لشکر

مدینه ای منوره ضمیمه نمودند. و این کلام سبحان الله در شوال سال دوم هجری بود. یعنی تنها هفت روز بعد از برگشت از بدر. و طبعاً در آن نصر بزرگی برای مسلمانان بود. و رهبت و هیبت دولت اسلامی در جزیره ای عربی ازدیاد یافت. پس این هم از مهمترین آثار غزوه ای بدر بود.

اثر هشتم

اثر بسیار زیاد بزرگ دیگری از غزوه ای بدر بود و آن اثر هشتم است. و آن تَغَیُّر ترکیب مسکونین در داخل مدینه ای منوره بود. قبل از جنگ بدر، مردم را در مدینه ای منوره تقسیم می نمودیم به مسلمانان، و مشرکین، و یهود. حالا آنرا چطور تقسیم می کنیم؟ مسلمانان، یهود، و مشرکین تغییر کردند. یا در ترکیب مسلمانان داخل شدند، اسلام را بسیار زیاد پسند نمودند، و به خوشی و قناعت خود شان در اسلام داخل شدند، و یا مشرکان تغییر کردند به، منافقین. پس طائفه ای بسیار جدیدی ظهور نمود که قبل از آن در هیچ مرحله ای از دعوت نبوی وجود نداشت، نه در دوره ای مکه و نه در اوایل دوره ای مدینه. و آن طائفه ای منافقین بودند.

منافقان ظاهر نمی شوند الا وقتیکه شوکت اسلام و مسلمانان قوی شود. وقتیکه دیدی که منافقان پیدا شده اند، آن علامه ای صحیح است. آن علامه ای این است که دولت اسلام قوی شده است، پس آنها منافقت (یعنی دو روئی) می کنند. قبل از آن ضعیف بود، احدی از مشرکین فکر این را نمی کرد که منافقت کند. لاکن حالا خلاص، دولت مسلمانان قوی شده است. و طائفه ای خطر ناك منافقین به ظهور نمودن شروع کردند. و در رأس این طائفه، مردی بود که از رسول الله (ص) شدیداً کراهیت داشت، عبدالله بن أُبَي بن سَلول. اول بجای زعیم مشرکین در مدینه بود.

حالا زعیم منافقین در مدینه ای منوره شده است. بعد از بدر همه ایشان اسلام خود را اعلان کردند در حالیکه در باطن خود کافر بودند. و طبعاً آن بالای مدینه ای منوره و بالای مسلمانان اثر بدی داشت.

اثر نهم سیطره یا اختیار عسکری کامل مسلمانان بالای جزیره ای عربی بود. می توانست به مناطق وسیع جزیره ای عربی برسد. این کلام برای ما در سریه ای بنام سریه ای زید بن حارثه ظاهر می شود. و در حقیقت قصه ای بسیار زیبای دارد که میخواهم بالای آن وقفه نمائیم. وقتیکه بالای شمال مکه ای مکرمه، که راه بسوی شام بود، اختیار کامل مدینه ای منوره حاصل شد، قریش فکر کردند که چه کنیم. موقف بسیار زیاد مشکلی بود، تجارت به شام توقف کرد. و آن عصب حیات مردم مکه بود. اجتماع کردند. در اجتماع بزرگ صفوان بن أمیه به قریش گفت، صفوان بن أمیه کسی بود که در آن سال قریش او را برای قیادت تجارت شان به شام برگزیده بودند. تنها اینقدر بود که نمی دانست چطور برود. پس صفوان بن أمیه گفت:

إن محمداً وصحبه عَوَّرُوا علينا متجرنا، فما ندري كيف نصنع بأصحابه، وهم لا يبرحون الساحل ؟ وأهل الساحل قد وادعهم ودخل عامتهم معه، فما ندري أين نسلك ؟ وإن أقمنا في دارنا هذه أكلنا رءوس أموالنا فلم يكن لها من بقاء. وإنما حياتنا بمكة على التجارة إلى الشام في الصيف، وإلى الحبشة في الشتاء.

محمد و اصحاب اش بازار ما را بند کرده اند، پس نمی دانیم با اصحاب اش چطور کنیم، آنها ساحل را رها نمی کنند. (و آن ساحل در یای احمر است.) و اهل ساحل با آنها مسالمت نموده اند، و با آنها یکجا شده اند. پس نمی دانیم چه سلوکی را اختیار نمائیم، اگر در این سکونت خود مقیم بمانیم، سر

های اموال خود را خواهیم خورد، پس بقائی برایش نخواهد بود. و حیات ما در مکه بالای تجارت به شام در تابستان و به یمن در زمستان می چرخد، پس چه کنیم؟

پس أسوَد بن عبدالمطلب بلند شد و به صفوان و به کسانی از مشرکین که همرایش بودند گفت: راه ساحل را بگذار، و راه عراق را بگیر. (این راه عراق بسیار زیاد دراز است.) از نجد به شام رخنه می کند. از شرق مدینه، به بُعد بسیار بزرگی از آن می گذرد. و قریش خود شان به این راه بلدیت نداشتند. به راهنما ضرورت داشتند و راهنمای ماهری تا از این راه مشکل آنها را بگذراند تا به شام برسند.

و براستی قریش با این رأی موفق شدند، و یك راهنما را انتخاب کردند، اسم اش فُرات بن هَیّان و از بنی بکر بن وائل بود. و راهنما را گرفتند تا از طریق نجد آنها را به شام ببرد. و قافله ای قریش به قیادت صفوان بن أُمَیه خارج شد. و راه جدید را گرفت، و سبحان الله! مخابرات اسلامی اخبار را نقل داد. و خبر به مدینه ای منوره رسید. و رسول الله (ص) بسرعت سریه ای را مجهز نمودند که در رأس آن زید بن حارثه (رض) بود و اساس آن صد سواره بود. بسرعت بجای رفتند که راه بر قافله قطع می شد، و قافله را دستگیر کردند، سبحان الله. و صَفوان بن أُمَیه و محافظین قافله همه فرار کردند. و راهنما فُرات بن هَیّان را اسیر گرفتند.

و مسلمانان قافله را بطور کامل آن گرفتند. سبحان الله، غنیمت بزرگی از ظروف و لوازم آشپز خانه، و نقره بود که قافله آنرا به شام می برد. قدر این قافله به صد هزار دینار می رسید. و بعد از اینکه رسول الله (ص) خُمُس یا یك بر پنجم آنرا گرفتند باقی آن به افراد سریه تقسیم شد. و سبحان الله بعداً فُرات بن حیان مسلمان شد. لاکن ضربه ای با منتهای قوت بود به قریش. فاجعه ای بزرگی بود که بعد از بدر قریش بآن مصاب شدند. و توجه کنید که این کلام در جمادی الآخر سنه ای سوم هجری، یعنی حوالی ده ماه بعد از غزوه ای بدر بود. یعنی معنایش این است که سیطره یا اختیار

مسلمانان بالای جزیره ای عربی زودگذر و نا پایدار نبود. یك ماه یا دو ماه نبود، بلکه دوامدار بود. این موقف قریش را وادار نمود تا برای هجوم کامل و فراگیرنده بالای مدینه منوره تحرك نمایند.

و آن مقدمات غزوه ای أُحُد بود.

باقی ماند اثر دهم و بسیار زیاد مهمی از غزوه ای بدر که في الحال وقت مجال صحبت کردن در باره ای آنرا نمی دهد. و آن اثر غزوه ای بدر بالای یهود بود در داخل مدینه ای منوره. آیا یهود، و خصوصاً یهود بنی قَینُقاع که در وسط مدینه ای منوره زندگی می کردند بصورت عکس العمل با این امر چه کردند؟ و یهود بنو نضیر و بنو قُرَیظه چه کردند؟ این امر به تفصیل احتیاج دارد و آنرا در درس آینده تفصیل خواهیم نمود. و أسألُ الله عز و جل أن یَجمَعَنا علی الخیر دائماً و أن یُعَلِمَنا ما یَنفَعُنا و أن یَنفَعَنا بِما عَلَّمَنا، إنه وليُ ذلك و قادرٌ علیه، والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته